

حق شناسی ملی نشانه رشد اجتماعی است

از تاریخ نگاشته شدن کتیبه‌های داریوش بر سینه کوه بیستون که بر شاهراه قدیم آسیا مشرف است، بیش از دوهزار و چهارصد سال میگذرد. روزی که سینه بیستون بدست کارگران ماهر و سنگ تراشان چیره دست هموار و صیقلی میشد و این کتیبه‌ها و تصویرها بر آن نقش میگردید، نه کسانی که به هموار ساختن و پرداختن این سنگ خارا رنج میبردند و نه استادکارانی که در کندن تصویرها و نوشتن لوحه‌ها دست اندر کار بودند، حتی نه داریوش بزرگ که بفرمان او چنین کارشگرفی انجام میگرفت، هیچکدام کمان نمیگردند، زمان درازی این کتیبه‌ها ناخوانا ماند و گذرندگان از کنار بیستون ندانند این نقشها از آن کیست؟ و این نوشته‌ها برای چه منظوری بر سینه کوه نگاشته شده است.

امروزی تردید میتوانیم بگوئیم که در یک هزار و پانصد سال اخیر از عمر دراز این سنگ نوشته‌ها کمتر کسی با اهمیت آنها توجه داشته است و میدانسته که این نقش و نگارها بزرگترین و مشروحترین سند کتبی باقی مانده از عصر هخامنشی است. بلکه در شمار بزرگترین اسناد مدون تاریخ جهان قدیم و تاریخ تمدن بشری قرار دارد. این حساب به این پایه است که فرض کنیم در عصر ساسانی اگر کسی نبوده که بتواند خط میخی هخامنشی را بخواند، دست کم میدانسته‌اند که این نقش و نگارها یادگار شاهان کیانی است، شاهانی که ساسانیان اصرار میورزیده‌اند، نژاد و تبار خود را بآنان پیوند دهند و مردم را بصحت این نسب معتقد شمارند.

در این یک‌هزار و پانصد ساله، هر چه این گوی‌خاکی به شماره‌گردشها و مهر و ماه بر چرخشهای خود می‌افزودند، بر ضخامت پرده جهل و ناآگاهی که بر رخساره نقش بیستون افتاده بود، لا بر لا افزوده میگشت. تا آنجا که هوش و اندیشه مردم دل‌آگاه و روشن بین زمان نیز از ارزش این سند بزرگ تاریخی که در واقع بزرگترین سند کتبی تاریخ کهن ایران است ناآگاه و بی‌خبر مانده بود.

داریوش بزرگ از آنجهت سینه کوه بیستون را برای نگاشتن این سند تاریخی برگزیده است که این کوه در کناره شاهراه مشهور آسیای غربی قرار دارد. این شاهراه در روزگاران کهن، بزرگترین وسیله ارتباط میان مغرب‌زمین و آسیای میانه و آسیای دور بوده است. با اینکه در طول این یک‌هزار و پانصد سال کاروانهای بسیار از این شاهراه گذشته و کاروانهای گوناگون آسیای غربی و اروپا را به هندوستان و چین برده و نفایس آن کشورها را بشرق نزدیک و اروپا رسانیده‌اند و لشکریان انبوه شاهان خودی و بیگانه این شاهراه را پیموده و گاهی در زیر بیستون روبروی تمثال داریوش نیز فرود آمده و با آسایش پرداخته‌اند، کسی از آنان باین نقش و نگارها که به سینه سنگ خارا نقر گردیده است توجهی نکرد و در این نیاندیشید غرض از آنها چه بوده و چرا این همه نقش بدیع را بردل این سنگ سخت نگاشته‌اند؟ در این دوره اگر کسی باین سند نظری انداخته و اندیشه‌ای بکار بسته داریوش را (معلم مکتب‌خانه) پنداشته است که با چو بدستی شاگردان مکتب‌خانه را بیم میدهد و کسانی را که در پشت سرداریوش ایستاده‌اند خلیفگان مکتب‌خانه!

این بیخبرها هر چند مایه اندوه است اما باز قابل توجیه می‌باشد زیرا حوادث زمانه خط و زبان و رسوم اجتماعی را عوض کرده و همین‌دگر گونیا مایه این ناآگاهیها گردیده بود. بدتر آنکه در سده‌های اخیر که همواره وضع اجتماعی ما از بدروبه بدتری داشت، سنگ فلاخن ابلهان و تیر تفنگ هوسبازان آسیبهای بسیار باین سند ملی ارجدار وارد ساخت. نادانان برای آزمایش مهارت خود در تیراندازی تصویر داریوش و

دیگر تصویرها را برای خود آماجی گرفته و با این عمل زشت‌گزندهایی در اینجا و آنجا باین سنگ نوشته وارد ساخته‌اند .

برای اینکه خوانندگان عادی مجله وحید بارزش این سند بزرگ‌واهمیت کشف الفبای آن پی‌برند، باید در نظر گیریم که اطلاعات ما تا پیش از خوانده شدن این سند از تاریخ قدیم ایران منحصر بداستانهای باستانی و افسانه سیمرامیس و برخی (اسرائیلیات) بود که با واقع تاریخ درخشان ایران و آنچه برآستی در این سرزمین کهن گذشته است، بهیچروی سازگاری نداشت. در حقیقت يك حجاب کلفت از افسانه‌ها و داستانها چنان چهره حقیقی تاریخ باستانی را پوشانیده بود که فروغ حقایق آن با همه تابناکی نمیتوانست از آن بگذرد .

تا اینکه توجه يك مرد هوشمند و با اراده، مردی که دلباخته کشف حقایق بود، توانست با کشف الفبای میخی ایرانی این حجاب طلائی را بدرد و رخساره تاریخ افتخارآمیز عصر داریوش را بجهانیان نشان دهد .

این مرد که اراده‌ای همچون خارای بیستون سخت و استوار میداشت چندان تلاش کرد و با فشاری بکاربرد تا توانست از کتیبه‌ها سوادبرداری کند . سپس الفبای آنرا کشف نماید و کتیبه داریوش را پس از هزارها سال گمنامی و فراموشی بخواند و صفحه درخشانی از تاریخ کهن ایران در پیشگاه دانش‌دوستان و نسلهای آینده‌انسانها بگشاید . این مرد استوار دل که حق بزرگی بگردن ایرانیان دارد و از جهت ارزش کاری که انجام داده است، میتوان او را در رده کاشفان جغرافیائی، نظیر کاپیتان اسکات کاشف قطب جنوب شناخت، سرگرد راولین سن^۱ انگلیسی است . بسا بگویند زحماتی که راولین سن برای کامیابی در کارش کشیده است همسنگ رنجها و کوششهای کاپیتان اسکات که سرانجام در زیر توده‌های یخ قطبی بخواب ابدی فرورفت، نیست. این مطلب تا اینجا درست است اما از دیدگاه نتایجی که کشف راولین سن داشته و دارد، بی‌تردید

کار از کار بسیاری از کاشفان جغرافیایی ارزنده‌تر است و آثار علمی ارجدارتری از آن بدست آمده و خواهد آمد .

سرگرد راولین سن در زمره هیأتی بود که در عصر فتحعلیشاه قاجار برای تنظیم ارتش ایران بشکل نوین بایران آمد و در ناحیه کرمانشاه مأموریت یافته بود . او مانند میلیونها تن دیگر که در هزاروپانصد ساله اخیر از کنار بیستون گذشته بودند و نظری باین نقش و نگارها افکنده و رفته‌اند از کنار بیستون میگذرد . اما عشق بکشف مجهولات و شناختن آثار تاریخی که در سراو جوشش داشت و برا برانگیختن تا بصرف ماهها وقت، و پولهای بسیار و تحمل رنجهای فراوان بکوشد تا مگر از کتیبه‌ها سواد برداری کند و سرانجام در سال ۱۸۳۵ میلادی بخواندن الفبای میخی ایرانی توفیق یابد .

با خواندن این کتیبه‌ها و پس از آن کتیبه‌های دیگر بازمانده از عصر هخامنشی نظیر کتیبه کانال سوئزو کتیبه نقش رستم و دیگرها، پرده ظلمانی افسانه‌ها از چهره تاریخ ایران بیکسورفت و رخساره دل انگیز تمدن و فرهنگ ایران باستان با فروغ دل آرایش صحنه تاریخ شرق را منور ساخت . کشف راولین سن گذشته از اینکه موجب خوانده شدن کتیبه‌های میخی دیگر شد و از هر کدام پرتوی بربک گوشه از تاریخ میهن ما تابیدن گرفت ، موجب شد که دانشمندان بر بخشی از زبان و ادب ایران کهن آگاه شدند که در قدمت هم‌سنگ ادبیات اوستائی و سنسکریت است .

نتیجه بزرگ دیگری که از این کشف تاریخی عاید شده است، خوانده شدن خطوط میخی مدوی و عیلامی و بابلی و آشوری است که کلید کشف الفبای آنها همگی خط میخی ایرانی و کامیابی راولین سن در خواندن این خط بوده است که تا آنروز مجهول مانده بود و دانشمندان نمیتوانستند از الواح کتیبه‌های کشف شده در خوزستان و عراق استفاده کنند . اما پس از خوانده شدن خط میخی ایرانی راه برای فهم مدلول این الواح باز گردید و صفحات تاریخ مدو و اکد و عیلام و بابل و آشور در پیشروی پژوهندگان گشاده گشت .

آنچه تا اینجا درباره خدمت بزرگی که این مرد ایران دوست نسبت بتاریخ

ایران انجام داده است گفته شد ، مقدمه‌ای بود برای پیشنهادی که در زیر مطرح می‌شود: خوشبختانه در چهل ساله اخیر اوضاع اجتماعی و روحی ایرانیان از آن حال اندوه‌آور بیخبری و لاقیدی رها شده است و اجتماع ایرانی از اغمای گذشته‌ای که در آن فرو افتاده بود برخاسته . بویژه در عصر فرخنده کنونی که جنبش عظیمی برای شناساندن ایران بجهانیان و تمدن و فرهنگ درخشان کهن آن و پیشرفت و آبادانی کنونی در حال جوشش و فروزش است . از جمله آنکه بفرمان شاهنشاه آریامهر مقرر شده است با کمک مراجع علمی جهانی و ایرانشناسان و محققان و دانشمندان ایرانی مواد لازم بجهت نگارش تاریخ ملی کشور آماده شود .

چون حق‌شناسی درباره کسانی که در گشودن راه شناخت تاریخ ایران باستان زحمت کشیده‌اند، انگیزه تشویق و دلگرمی زندگان و آیندگان تواند بود ، بویژه حق‌شناسی درباره یک نفر غیر ایرانی که خدمتی بسیار بزرگ انجام داده بی شک مایه دلگرمی ایرانشناسان کنونی است ، پیشنهاد میکند برخی مؤسسات فرهنگی بخصوص در ناحیه کرمانشاهان و بیستون بنام (راولین سن) نامیده شود .

سیاسگزاری در برابر نیکی بویژه اگر نیکوکار خودی نباشد
علامت رشد اجتماعی و زنده بودن ملتها است و از حقیقت‌شناسی ملتها از خدمت دوستان نشانه‌ای از نشانه‌های شایستگی برای زندگی آزاد و سرفرازانه .
 نظری که گفته شد منحصر باین مرد بزرگ نیست زیرا اعتقاد دارم از هر کسی که بکشورها خدمتی کرده است باید قدرشناسی کنیم تا دوستان ما در سراسر جهان بدانند ایرانیان مردمی حق‌شناسند و ارج دوستان واقعی خود ما همیشه نکه میدارند .

ایجاد موزه‌های جدید در دنیا

در آخرین شماره مجله موزیوم (جلد ۱۹ شماره یک سال ۱۹۶۶) سه مقاله مهم برای تأسیس سه موزه جدیدیکه درهای آن بروی همگان گشوده شده است بچشم می‌خورد . موزه‌های جدید عبارتند از موزه اسرائیل در اورشلیم Samay Muasi در ارژانتین و موزه مردم‌شناسی در مکزیک میباشد در مجله مذکور مقالات متعدد و متنوعی نیز وسیله کارشناسان موزه و دانشمندان باستان‌شناسی برشته تحریر درآمده است که از هر لحاظ جالب و آموزنده است